

جنگ مردمی و دکترین دفاعی چین

نبی‌اله روحی

پژوهشگر پژوهشکده علوم دفاعی استراتژیک

فصلنامه مطالعات بسیج، سال نهم، شماره ۳۰، بهار ۱۳۸۵

چکیده

«جنگ مردمی» به عنوان نمونه‌ای از تفکر استراتژیک مائو، بر اصول اساسی بسیج توده مردم تأکید دارد و به‌طور عمده بر جذب تجاوز بیگانه و سپس به‌کارگیری جمعیت انبوه در خارج از مناطق شهری برای نبرد در یک جنگ فرسایشی طولانی متکی است. این دکترین بیانگر بازدارندگی دوجانبه از طریق تهدید به مقاومت طولانی و به دنبال آن تهدید به هلاکت دشمن از طریق ضدحمله است. استفاده صحیح از دکترین جنگ مردمی که منجر به پیروزی انقلاب بزرگ چین شد، از سوی مائو به عنوان دکترین دفاعی جمهوری خلق چین ارائه گردید.

پس از مرگ مائو، دکترین جنگ مردمی برای سازگاری با سناریوهای سیاسی و تکنولوژیکی نوین مورد تجدیدنظر و اصلاح قرار گرفت و جانشینان وی با استفاده گزینشی از اندیشه‌های مائو مفهوم نوینی به آن بخشیدند. در این مقاله ضمن بیان ویژگی‌های جنگ مردمی، نقش عوامل مختلف در تحول دکترین دفاعی و نوسازی ارتش چین مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

کلید واژگان

جنگ مردمی، دکترین دفاعی، چین، استراتژی، تهدیدات، جنگ آینده.

مقدمه

اگر چه کاربرد اصطلاح «جنگ مردمی»^۱ احتمالاً در زمان پیدایش ارتش‌های توده‌ای در دوران ناپلئون متداول شد، ولی در پی پیروزی انقلاب چین در نیمه قرن بیستم اهمیت بسیار پیدا کرد و رواج یافت. مائو^۲ در استراتژی مبارزاتی خود برای مبارزه با نیروهای کومین تانگ و ارتش متجاوز ژاپن بر تئوری «جنگ مردمی» تأکید داشت. جنگی که مشارکت فعال مردم آن، یکی از ویژگی‌های اساسی آن محسوب می‌شد.

پس از پیروزی انقلاب چین نیز جنگ مردمی به عنوان دکترین دفاعی جمهوری خلق چین ارائه شد. مائو معتقد بود برای دفاع از چین در برابر تجاوز خارجی باید «جنگ مردمی» را در پیش گرفت. در این مقطع مفهوم جنگ مردمی بیانگر بازدارندگی دوجانبه از طریق تهدید به مقاومت طولانی و به دنبال آن تهدید به هلاکت دشمن از طریق ضدحمله بود.

تجارب جنگ کره، جنگ ویتنام و بحرانهای دهه ۱۹۵۰، ضعف نظریه «جنگ مردمی» و نیروهای دفاعی چین را آشکار کرد. چین در جریان این جنگها قدرت ارتشهای مدرن را کشف و لزوم برخورداری از ارتش قوی و تسلیحات پیشرفته را برای این کشور آشکار کرد. این وقایع رهبران چین را متقاعد کرد که دفاع متمرکز از کشور بدون بالا بردن توان دفاعی و تغییر دکترین دفاعی ممکن نیست و جنگ مردمی به صورت سنتی آن مفید نخواهد بود، بلکه باید به روش جدید متوسل شد که تلفیقی از جنگ مردمی با جنگهای مدرن است.

دکترین دفاعی جدید چین تحت عنوان «جنگ مردمی در شرایط نوین»،

1- People's War

2- Mao Zedong

ایجاد ارتش حرفه‌ای و تخصصی و ارتقای دانش و توسعه صنایع دفاعی را در اولویت قرار داد و ضمن کاهش نفرات نیروهای شبه‌نظامی^۱ ارتش آزادیبخش خلق چین^۲ که در جنگهای پیشین محور اصلی به‌شمار می‌آمدند، آنان را به صورت نیروهای ذخیره درآورد. سؤال محوری مقاله حاضر این است که: تحول در دکترین دفاعی چین و کاهش نقش جنگ مردمی، تحت تأثیر چه عواملی است؟ برای پاسخ به این پرسش، نقش عواملی چون «ارزیابی تهدیدات خارجی»، «توسعه علوم و فن‌آوری و ارتقای توان دفاعی» و «جنگ آینده از دیدگاه چینی‌ها» مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.

مقاله به‌گونه‌ای سازماندهی شده است که بتواند ما را به هدف موردنظر برساند. برای این کار، در ابتدا به جنگ مردمی و ویژگی‌های آن از دیدگاه مائو پرداخته می‌شود. سپس به دکترین دفاعی چین تحت شرایط نوین پرداخته، در پایان عوامل تأثیرگذار بر تحول دکترین دفاعی مورد مذاقه قرار می‌گیرد.

جنگ مردمی

نظریات مائو در خصوص جنگ مردمی متأثر از مبارزات دهه ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۰ و مطالعات وی بود. او در عین حال رعایت احتیاط و میانه‌روی را در اخذ فرهنگ و تکنولوژی گوشزد می‌کرد و معتقد بود فرهنگ خارجی را نمی‌توان به‌طور کامل و مانند درختی در سرزمین دیگر نشانند، بلکه بهره‌وری از فرهنگ و علوم و فنون خارجی می‌باید به منظور نوسازی میراث ملی و تحرک و غنا بخشیدن به آن صورت گیرد (Howard, 1977). مائو اساساً معتقد بود که لازم است قواعد جنگ و نحوه استفاده از این قواعد برای مواجهه با

1- Milita

2- China People's Liberation Army

وضعیت خاص چین مورد مطالعه قرار گیرد (منتخب آثار مائو، ۱۹۶۸، ص ۱۸۵). وی بر این موضوع تأکید داشت که انعطاف‌پذیری باید شعار جنبش باشد. اگر تاکتیکهایی را که در جاهای دیگر موفق بوده‌اند و از بطن شرایطی نسبتاً متفاوت سربرآورده‌اند بدون بررسی نقادانه آنها اجرا کنیم، نه تنها هیچ موفقیتی به دست نخواهیم آورد، بلکه همه چیز را نیز از دست خواهیم داد. بنابراین برای فهم آنکه کدام تاکتیک باید به کار گرفته شود، نخست وقوف نسبت به وضعیت خاص چین ضروری است.

جهت‌گیری فکری‌ای که در سازگار کردن مارکسیسم با محیط چین، تأثیر بسیار زیادی داشت، مردم‌گرایی مائو بود. مفهوم مردم‌گرایانه «اتحاد بزرگ توده‌های خلق» که مائو آن را در آغاز فعالیتهای سیاسی خود در سال ۱۹۱۹ بر گرفت، مارکسیسم و لنینیسم را تعدیل کرد. انگیزه مردم‌گرایانه مائو، با توجیهی ضرورتاً روستایی موجب شد که مفهوم مردم به مثابه توده‌های دهقانی تعریف شود؛ چرا که اکثر قریب به اتفاق جمعیت چین را دهقانان تشکیل می‌دادند.^۱ بدین‌سان مردم‌گرایی مائو، انقلاب را به روستاها کشاند و این انگیزه به همراه باور مردم‌گرایانه وی، اتحاد بنیادی مردم در چین در رویارویی با تجاوز عوامل بیگانه را تقویت کرد. (کاپلان، ۱۳۷۵، صص ۵۴-۵۳)

انگیزه‌های مردم‌گرایانه و ملی‌گرایی مائو او را متوجه وسیع‌ترین منابع ممکن برای کسب حمایت از انقلاب کرد و او را از شهرها به سوی روستاها کشاند. اعتماد مائو به انرژی انقلابی توده‌های دهقانی به او اجازه داد تا استراتژی غیرمتعارف «جنگ مردمی» را رشد و توسعه دهد و پیگیری نماید

۱- مائو که قادر به رویارویی با دشمنان خود به روش متعارف نبود، اقدام به بسیج دهقانان، جابه‌جایی جنگ از شهرها به روستاها و حفظ نیروهای خود از طریق حرکت و عقب‌نشینی نمود.

(همان، ص ۳۸۱). مائو تئوری جنگ مردمی را بین سالهای ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۸ طی سخنرانی‌هایی به تفصیل بیان کرده است. قواعد نظامی مائو را می‌توان حاصل تجربه چین در قیامهای روستاییان طی چند قرن، بینش فلسفه نظامی کلاسیک چین و تمایل مائو به جنگ علیه نیروهای چیان کای چک دانست. به اعتقاد مائو، جنگ مردمی در اصل دکترین تکذیب پیروزی از طریق نبرد طولانی است. هدف جنگ مردمی تحلیل بردن قوای دشمن از طریق حملات روانی و نظامی به نقاط ضعیف آن و جنگ فرسایشی و تحمیل شکست دشمن در مرحله نهایی از طریق نبرد قطعی است.

جنگ مردمی با عقب‌نشینی استراتژیک یا فریب دشمن آغاز می‌شود. این اقدام اولین مرحله از مراحل سه‌گانه در روند تدریجی جنگ مردمی است. مائو می‌گوید: این مرحله دوره تهاجم استراتژیک دشمن و دفاع استراتژیک ماست؛ زیرا ارتش ضعیفی که با سپاهی قدرتمند در جنگ است باید خود را حفظ و بقای خود را تضمین کند تا بتواند برای ضد حمله نهایی آماده باشد. (منتخب آثار مائو، ۱۹۶۸، صص ۱۳۹-۱۲۵)

طی این مرحله حملات غافلگیرکننده‌ای که به صورت متناوب و با سرعت اجرا می‌شود، انجام می‌گیرند. سرگرم و مشغول نگه داشتن دشمن به صحنه‌های نبردهای متناوب و گسترده، جنگ را طولانی می‌کند. مائو دریافته بود که استفاده صحیح از مکان و آزادی تحرک، مستلزم همکاری دهقانان محل در تأمین پایگاه، نیروی انسانی، مواد خوراکی و اطلاعات است. وی معتقد بود مرحله دوم، دوره تقویت و استقرار استراتژیکی دشمن و آمادگی برای تهاجم استراتژیک است (همان، صص ۱۴۱-۱۴۰). در این مرحله که اساساً یک بن‌بست به حساب می‌آید، اختلاف در موازنه قوا به حداقل می‌رسد. ارتش

ضعیف با مهماتی که از دشمن قدرتمند به غنیمت گرفته است تجهیز می‌شود، روحیه دشمن را درهم شکسته و نیروهای مردمی را علیه دشمن بسیج می‌کند. سرانجام وقتی واحدهای پارتیزانی که جنگ پارتیزانی را آغاز کرده‌اند، به نیروهای منظم تبدیل شده، به جنگ متحرک مبادرت می‌ورزند. با تغییر موازنه قوا به نفع نیروهای مردمی، سرانجام مرحله نهایی؛ یعنی ضد حمله استراتژیکی و عقب‌نشینی استراتژیکی دشمن به مرحله اجرا درمی‌آید.

مائو معتقد بود جنگ انقلابی چین چهار ویژگی اساسی دارد. ویژگی اول عبارت بود از اینکه او چین را به عنوان یک کشور پهناور و نیمه‌مستعمره که از لحاظ سیاسی و اقتصادی به‌طور هماهنگ رشد کرده و انقلاب سالهای ۷-۱۹۲۴ را از سر گذرانده توصیف می‌کرد. دومین و سومین ویژگی جنگ انقلابی چین، مستقیماً با هم در ارتباط بودند؛ از یک سو دشمن، بزرگ و قدرتمند بود در حالی که ارتش سرخ کوچک و ضعیف بود. این امر برای مائو اهمیت اساسی داشت؛ زیرا نمایانگر یکی از مهم‌ترین جنبه‌های وضعیت چین بود که خط‌مشی و اصول استراتژیک و تاکتیکی جنگ انقلابی چین را تعیین می‌کرد. آخرین ویژگی جنگ انقلابی چین، اتحاد رهبری حزب کمونیست چین با انقلاب ارضی بود که وجود جمعیت عظیمی را شامل می‌شد که در عین مخالفت با کومین تانگ مایل بودند خود را در اختیار انقلاب قرار دهند. (کاپلان، ۱۳۷۵)

مائو بر اساس دریافت این شرایط معتقد بود که ارتش سرخ^۱ و نهضت انقلابی باید در دوره‌ای نسبتاً طولانی، حالت تدافعی به خود بگیرند تا شرایط لازم برای حمله متقابل فراهم شود. این شرایط شامل موارد زیر است:

1- Red Army

- ۱- مردم فعالانه از ارتش سرخ حمایت کنند؛
 - ۲- ناحیه برای انجام عملیات مناسب باشد؛
 - ۳- کلیه نیروهای اصلی ارتش سرخ متمرکز شده باشند؛
 - ۴- نقاط ضعف دشمن شناسایی شده باشد؛
 - ۵- دشمن خسته شده و روحیه خود را از دست داده باشد؛
 - ۶- دشمن به ارتکاب اشتباه اغوا شده باشد. (منتخب آثار مائو، ۱۹۶۸، ۲۱۶-۲۱۵)
- برای مائو شرط اول، بالاترین اهمیت را داشت. سایر شروط نیز به حمایت توده مردم بستگی داشت که بدون وجود آن، شرایط دیگر از دست می‌رفت. سرانجام ارتش سرخ در سال ۱۹۴۶ دست به تهاجم زد و در سال ۱۹۴۹ با اتکا به جنگ مردمی به پیروزی دست یافت.
- دکترین جنگ مردمی بر اساس تجربه‌ای پیش از سال ۱۹۴۹ توسعه یافت و به عنوان دکترین دفاعی جمهوری خلق چین ارائه شد. مائو معتقد بود برای دفاع از چین در برابر تجاوز خارجی، می‌باید «جنگ مردمی» را در پیش گرفت. مفهوم جنگ مردمی در این مقطع، بیانگر بازدارندگی دوجانبه از طریق تهدید به مقاومت طولانی و به دنبال آن تهدید به هلاکت دشمن از طریق ضدحمله بود. در این نظریه استفاده و بهره‌گیری از بسیج توده‌ها همواره به عنوان یک انتخاب صحیح مورد توجه بوده و بهره‌گیری از روش ایجاد تردید در ذهن دشمن از جمله روشهایی بود که از آن بهره می‌گرفت، کما اینکه هنوز هم به عنوان یک شیوه روان‌شناختی سودمند از نظر قدرت بازدارندگی، نقش خود را ایفا می‌کند.
- ویژگی اصلی این دکترین، دستیابی به تسلط روانی است که قدرت انتخاب نحوه شروع جنگ را از طرف مخالف می‌گیرد. بر اساس این دکترین، این شیوه جنگی باید موجب ایجاد تفرقه، تضعیف روحیه و عامل ناتوان‌کننده

دشمن باشد. اعتبار جنگ مردمی در دکترین دفاعی چین بر این توانایی استوار بود که می‌تواند دشمن بالقوه را متقاعد سازد بهایی که باید در ازای تجاوز پردازد، بیش از منفعی است که انتظار و توقع دستیابی به آن را دارد و این همان بعد مهم و اصل بازدارندگی در جنگ مردمی است. در واقع؛ در این شرایط، جنگ مردمی و تسلیحات هسته‌ای یک هدف یکسان متصور است و آن بازدارندگی است. در هر دوی آنها تهدید باید معتبر و موثق باشد و در نتیجه باید چنین تصور شود که عامل تهدیدکننده قادر به وارد آوردن ضربات حقیقی و زیانهای غیرقابل قبول است.

جنگ مردمی در شرایط نوین^۱

خسارات ناشی از جنگ کره (۵۳-۱۹۵۰)، ضعف نظریه «جنگ مردمی» و نیروهای دفاعی چین را آشکار کرد. این رویداد و رویدادهای دهه ۱۹۵۰ بسیاری از رهبران چین را متقاعد کرد که دفاع مؤثر از کشور بدون ارتقای توان نظامی ممکن نیست و با ارتش قرن نوزدهمی نمی‌توان در جنگ قرن بیستمی پیروز شد (Yahuda, 1983). امضای پیمان سی‌ساله دوستی و اتحاد با شوروی زمینه تجدیدنظر در دکترین دفاعی، سیاست تسلیحاتی و سازمان ارتش چین را فراهم کرد.

آزمایش اولین بمب اتمی چین دوره‌ای از تحول عظیم در سیاست تسلیحاتی چین به‌شمار می‌آید. ارتقای چین و دستیابی به سلاح هسته‌ای موجب افزایش اعتماد به نفس رهبران چین شد. پس از مرگ مائو، دکترین او برای سازگاری با سناریوی سیاسی و تکنولوژیکی نوین پایان دهه ۱۹۷۰ تطابق

1- People's War Under Modern Conditions

بیشتری یافت و نشان داد که رهبری چین با دکترین‌های دفاعی مائو، حاصل جنگ مردمی دهه ۱۹۳۰ - ۱۹۴۰، اقناع نمی‌شود و چین تحت رهبری دنگ شیائوپینگ^۱ این دکترین به عنوان دکترین «جنگ مردمی در شرایط نوین» دوباره تدوین شد. دکترین دنگ تنها نوسازی اندیشه‌های مائو نبود، بلکه تغییر اساسی در اولویتهای چین را نشان می‌داد که پایان بخش منازعه طولانی مدت میان طرفداران توسل به جنگ مردمی به شکل سنتی و طرفداران نوسازی ارتش بود. در حالی که مائو بر ایدئولوژی، انزواگرایی و خطر حتمی جنگ تأکید داشت، دنگ تأکید را بر مصلحت‌گرایی، فعالیت در نظام بین‌المللی، عدم احتمال یک درگیری مهم در آینده نزدیک و هدف اصلی توسعه یک اقتصاد مدرن تغییر داد (Folto, 1992, p.12). به اعتقاد صاحب‌نظران، دکترین جدید که طراحی مؤثرتری را می‌طلبد، بر چهار مورد زیر تأکید داشت:

- نشان دادن تمایل و توانایی فزاینده چین برای استفاده از سطوح متفاوت نیروهای هسته‌ای در صورت نیاز، از جمله حملات محدود؛
- آمادگی نیروهای نظامی برای دفاع متمرکز از مناطق خاص، شهرها و امکانات صنعتی به جای محدود بودن به عقب‌نشینی و متفرق شدن برای جنگ فرسایشی؛
- ارتقای کیفی جنگ‌افزار و پرسنل نظامی به جای نگهداری نیروهای زمینی انبوه و مقدار فراوان جنگ‌افزارهای فرسوده؛
- توسعه توانمندی اجرای عملیات مرکب با نیروی هوایی، زمینی و

دریایی. (Godwin, 1987, pp.572-3)

اجلاس کمیسیون نظامی مرکزی حزب کمونیست در سال ۱۹۸۵ به عنوان

1- Deng Xiaoping

نقطه عطفی برای دگرگونی استراتژیکی ارزیابی می‌شود که در آن دکترین جنگ مردمی برای نخستین بار توجه به موضوع وضعیت نوین را در اولویت قرار داد و رهبری، ضرورت کاهش و ساده و مؤثر کردن ارتش آزادیبخش خلق را تشخیص داده بود. (Singh, 1995)

به دنبال فروپاشی شوروی در اوایل دهه ۱۹۹۰، بسیاری از کشورها از جمله چین امیدوار شده بودند که دوران صلح و آرامش پدید آمده است؛ به همین دلیل بودجه نظامی بسیاری از کشورها در نیمه اول دهه ۱۹۹۰ کاهش یافت. ولی رویدادهای بعد، به‌ویژه: جنگ نفت، تهاجم آمریکا به افغانستان و سپس جنگ سلطه، نشان داد که آمریکا درصدد ایجاد نظام جهانی تک‌قطبی به رهبری خود می‌باشد. در چنین شرایطی، رهبران چین بیش از اوایل دهه ۱۹۹۰ احساس عدم امنیت کردند و لزوم بازنگری در توان کشور را برای آمادگی در برابر رویدادهای احتمالی مورد تأکید قرار دادند. سیاست جیانگ زمین در این زمینه مبتنی بر سه موضوع محوری بود: اول، ادامه اصلاحات اقتصادی همان‌گونه که مورد نظر دنگ‌شیائوپینگ بود؛ زیرا به‌زعم وی از طریق قدرت اقتصادی است که می‌توان به امنیت داخلی و خارجی بیشتر دست یافت. دوم، تجدید نظر در استراتژی نظامی چین و تغییر آن از «دفاع» به «دفاع فعال» که کاربرد جنگ‌افزارهای هسته‌ای علیه دشمن را فراتر از بازدارندگی مورد توجه قرار داده است. سوم، تأکید بیشتر بر آموزش سیاسی و عقیدتی در ارتش و نفی نظرات کسانی که در وضعیت جدید داخلی و خارجی خواهان غیرسیاسی و حزبی شدن ارتش بودند. در حال حاضر این سیاستها پس از جیانگ زمین توسط جانشین وی تعقیب می‌شود. (امیدوارنیا، ۱۳۸۱)

در نتیجه ارتش چین که به مجهز بودن کادر خود به دکترین‌ها و

جنگ‌افزارهای قدیمی شهرت داشت، اکنون دستخوش تغییر اساسی شده و جنگ‌افزارهایی با تکنولوژی پیشرفته و عملیات مشترک بسیار متحرک را برای واحدهای نظامی خود انتخاب کرده است. چین با در نظر گرفتن پیمان منع آزمایش هسته‌ای، سرعت آزمایش‌های هسته‌ای خود را برای کوچک‌تر کردن کلاهکهای هسته‌ای به دلیل افت و توان بقای آنها شتاب بخشیده است. ارزیابی‌های صورت گرفته توسط آمریکایی‌ها گویای این موضوع است که در یک جنگ فرضی چین - آمریکا در ۲۰۲۰، چین تجدید حیات یافته، آمریکا را شکست می‌دهد. (Triplett, 1994)

عوامل تأثیرگذار بر دکترین دفاعی چین

در میان عوامل تأثیرگذار بر دکترین دفاعی چین، علاوه بر نقش عدم کارایی جنگ مردمی در عرصه جنگهای پس از پیروزی انقلاب چین، به نظر می‌رسد نقش عواملی چون ارزیابی تهدیدات خارجی، توسعه علوم و فناوری و ارتقای توان دفاعی و برداشت چینی‌ها از جنگ آینده بسیار برجسته است.

الف - ارزیابی تهدیدات خارجی

دوره مائو: در اولین سالهای دهه ۱۹۵۰، چین علاوه بر ضرورت دفاع از دستاوردهای انقلاب ۱۹۴۹ و تحکیم قدرت سیاسی در عرصه داخلی، با دو تهدید خارجی روبه‌رو بود: حکومت تایوان و حامی آن ایالات متحده آمریکا. در واقع؛ اوضاع سیاسی در شرق آسیا از جمله جنگ کره، تهدید نظامی آمریکا علیه چین به دلیل نقش نافذ آن دولت (چین) در صحنه جنگ کره که با تشکیل شبکه‌ای از اتحادیه‌های نظامی (توسط آمریکا) به‌ویژه انعقاد پیمان دفاع متقابل با تایوان، علیه پکن همراه بود، جملگی بر نگرانی چین می‌افزود.

ناکامی‌های فراوان چین در صحنه نبرد کره که با تلفات گسترده انسانی و خسارتهای فراوان همراه بود، باعث شد رهبران این کشور به ارزیابی مجدد تهدیدهای بالقوه علیه این سرزمین توجه خاص کنند. در واقع به‌رغم برخورداری چین از آمادگی برای مقابله با حملات زمینی بزرگ، در اثر تجارب حاصل از جنگ مزبور (جنگ کره)، این کشور متوجه تهدید بزرگ‌تری شده و آن احتمال حمله یک نیروی زمینی مدرن با پشتیبانی هوایی بود. (امیدوارنیا، ۱۳۷۰)

درگیری سپتامبر ۱۹۵۴ در کموی^۱ و اقدام ارتش آمریکا برای درهم شکستن محاصره آن، برای چین آموزنده بود. آمریکا در این عملیات از روشهای جدید اعزام نیرو و پیاده کردن آن در ساحل استفاده کرد و شکسته شدن محاصره، ثابت کرد که تکنیک و تاکتیک برتر موجب پیروزی نیروی مهاجم می‌شود.

بحرانهای دهه ۱۹۵۰ لزوم برخورداری از ارتش قوی و تسلیحات پیشرفته را برای رهبران چین آشکار ساخت. بدین ترتیب می‌توان گفت نگرش رهبران چین نسبت به تهدیدات نظامی خارجی صادره از اردوگاه امپریالیسم، در این مقطع عرصه تصمیم‌سازی استراتژیک و امنیت چین را به سوی ایجاد زیرساختهای ضروری برای توسعه فناوری دفاعی سوق داد.

این تغییر روش را که از نفی اولویت «تسلیحات برتر» تا تلاش برای به دست آوردن آن را در بر می‌گیرد، نمی‌توان عقب‌نشینی از اندیشه مائو دانست؛ زیرا خود او تأیید کرده است که سیاست تسلیحاتی جدید ضرورت داشته و در حقیقت، او با قابلیت انعطافی که در استراتژی خود داشت، نظرات طرفداران نوسازی ارتش را پذیرفته بود. (Segal, 1985, p.106)

دو مکتب در طول حیات جمهوری خلق چین مایه بحث و جدل بر سر سیاست تسلیحات کشور بوده است: یک مکتب بر اساس نظریه برتری عامل انسان بر سلاح و بر مبنای بسیج مردمی، به استفاده از نیروهای مردمی بها می‌داد و مکتب دیگر، برای ارتش متخصص و حرفه‌ای و تسلیحات مدرن، ارزش محوری قائل بود. در اثر سیاست جدید، ایجاد ارتش حرفه‌ای و تخصصی اولویت یافت و نیروهای شبه‌نظامی که در جنگهای پیش از پیروزی انقلاب محور اصلی به‌شمار می‌آمدند، به صورت نیروی ذخیره درآمدند.

درگیری رزمی با هند در سال ۱۹۶۲ و درگیری با شوروی موجب افزایش مجدد توجه به وظایف حرفه‌ای ارتش و نقش تسلیحات در آن شد. ولی با توجه به درگیری میان دو جناح تندرو و میانه‌رو بر سر اولویت ارتش حرفه‌ای و یا نیروهای شبه‌نظامی، به‌ویژه با توجه به احساس خطر حمله شوروی و استراتژی مائو در زمینه توسل به جنگ مردمی در برابر آن، اهمیت ارتش حرفه‌ای و سلاحهای غیرهسته‌ای کاهش یافت (امیدوارنیا، ۱۳۷۰). نحوه ارزیابی تهدیدات خارجی، بخش جدایی‌ناپذیری از اختلاف‌نظرها را تشکیل می‌داد.

واقعه دیگری که لزوم بازنگری در سیاست دفاعی چین و دستیابی این کشور به تسلیحات جدید را به‌وضوح آشکار ساخت، جنگ با ویتنام در سال ۱۹۷۹ بود. وقوع جنگ با ویتنام باعث شد چین به نقاط ضعف دکترین دفاعی و عدم کارایی ارتش خود در نبردهای نوین پی ببرد؛ زیرا اندیشه جنگ مردمی در این نبرد چندان مفید واقع نشد و نیروهای ویتنام قریب ۲۶ هزار نفر از سربازان چین را کشته و ۳۷ هزار نفر را زخمی ساختند (Kennedy, 1986, p.448). وقوع جنگ با ویتنام و آشکار شدن نقاط ضعف ارتش، موجبات کاهش نقش و جایگاه استراتژی جنگ مردمی و تحول در دکترین دفاعی چین را فراهم

کرد. روشهای مائو برای حفظ امنیت داخلی و خارجی، اگرچه با بسیج همگانی مردم، اتکای به خود و محدودیتهای زیاده‌مراه بود و پس از درگذشت او مورد انتقادهایی قرار گرفت، لیکن به موقع خود توانست چین را در شرایط فقر نسبی و انزوا و رویارویی با تهدید دو ابرقدرت آمریکا و شوروی، از امنیت برخوردار سازد.

دوره دنگ شیائوپینگ: در دوره رهبری دنگ شیائوپینگ که با سومین اجلاس عمومی یازدهمین کنگره حزب کمونیست چین در سال ۱۹۷۸ آغاز شد، چین از روش انزوای گذشته به دوره جدیدی پای نهاد که عصر اصلاحات و دروازه‌های باز اقتصادی نامیده شد. به اعتقاد دنگ، با توجه به ضعف تدریجی شوروی و کاهش احتمال درگیری دو ابرقدرت و یا حمله نظامی آمریکا به چین، همه تلاشهای این کشور باید بر بهبود وضع اقتصادی و نجات مردم از فقر متمرکز شود (Yuetong, 1993, pp.1-15). بر این اساس، وی به درگیری ایدئولوژیک با آمریکا و شوروی پایان داد و راه اقتدار اقتصادی چین را در پیش گرفت. همراه با توسعه اقتصادی کشور که ضامن اصلی حفظ امنیت کشور خوانده شد، پیشرفت علوم و فنون از جمله بخش دفاع مورد توجه دنگ قرار داشت. وی همانند مائو معتقد به لزوم تقویت بنیه دفاعی کشور به عنوان نیروی بازدارنده در برابر تهدیدات خارجی بود. دنگ در سومین اجلاس یازدهمین کنگره عمومی حزب ضمن مطرح کردن سوسیالیسم ویژه چین که هدف آن بیشتر داخلی بود، بر لزوم نوسازی چهارگانه تأکید کرد که عبارت بودند از: نوسازی صنعت، کشاورزی، علوم و فنون و دفاع. وی در سال ۱۹۸۷ از همگان خواست که همراه با تلاش در راه تحقق برنامه‌ای اصلاحات و نوسازی کشور و بهبود وضع اقتصادی به عنوان عامل اصلی حفظ امنیت در شرایط جدید، بر

لزوم تقویت بنیه دفاعی نیز توجه خاصی داشته باشند؛ زیرا کاهش خطر جنگ جهانی به معنی رفع خطر نیست و آمادگی در برابر جنگهای احتمالی ضرورت اساسی دارد (امیدوارنیا، ۱۳۸۱). استدلال دنگ این بود که اگر چین نتواند توانایی اقتصادی، صنعتی و تکنولوژی خود را بالا ببرد، نه تنها قادر به رقابت در صحنه سیاست جهانی نخواهد بود، بلکه فرصت تبدیل شدن به یک قدرت سیاسی و نظامی را نیز از دست خواهد داد. (اصلاحات در چین و شوروی، ۱۳۸۰)

از سالهای پایان دهه ۱۹۸۰ دگرگونی در سازماندهی ارتش و صنایع دفاع چین آغاز و در دهه ۱۹۹۰ وارد مرحله جدیدی شد. محور اصلی این مرحله، تغییر دکترین نظامی از جنگ مردمی مائو به جنگ مردمی در شرایط جدید بود که آینده‌ای از جنگ مردمی و جنگ مدرن به معنای برخورداری از تاکتیکها، سلاحهای جدید و افراد متخصص را ترسیم می‌کرد. در این مقطع، رهبران اصلاح طلب چین با تأکید بر اهمیت تخصص، گسترش اصلاحات را در همه عرصه‌ها پی گرفتند.

رهبری جیانگ زمین! فروپاشی شوروی در اوایل دهه ۱۹۹۰ و پایان جنگ سرد برای بسیاری از کشورها و مردم جهان این امید را پدید آورد که عصر صلح و آرامش و نوسازی فرارسیده است و به همین دلیل مجموع بودجه‌های نظامی کشورها در ده سال اول پس از جنگ (۱۹۹۸-۱۹۸۹) بیش از یک سوم کاهش یافت (SIPRI, 1999, pp.331-334). ولی رویدادهایی که با جنگ نفت و جنگ سلطه در خلیج فارس آغاز شد، به خوشبینی‌ها در مورد فرارسیدن دوران صلح و آرامش پایان بخشید و به اعتقاد چینی‌ها، ادامه سیاست برتری‌جویی و مبتنی بر قدرت آمریکا نشان داد که تهدید علیه امنیت

کشورهای در حال توسعه نه تنها از میان نرفته بلکه با کاربرد فناوریهای بسیار پیشرفته، بسیار قوی‌تر و پیچیده‌تر شده است. در چنین شرایطی، رهبران چین بیش از اوایل دهه ۱۹۹۰ احساس عدم امنیت کرده، لزوم بازنگری در توان کشور برای آمادگی در برابر رویدادهای احتمالی را مورد تأکید قرار دادند. سیاست جیانگ زمین در این زمینه مبتنی بر سه محور اساسی بود: اول، ادامه اصلاحات اقتصادی همان‌گونه که مورد نظر دنگ‌شیائوپینگ بود؛ زیرا به اعتقاد رهبران چین از طریق قدرت اقتصادی است که می‌توان به امنیت داخلی و خارجی بیشتر دست یافت. دوم، تأکید بیشتر بر آموزش سیاسی و عقیدتی در ارتش و نفی نظرات جناحی که خواهان غیرسیاسی و حزبی شدن ارتش بودند. سوم، تجدیدنظر در دکترین دفاعی چین و تغییر آن از دفاع به دفاع فعال که کاربرد جنگ‌افزارهای هسته‌ای علیه دشمن را فراتر از حد بازدارندگی مورد توجه قرار می‌داد. به همین دلیل استراتژیست‌های چین، تجهیز قوی‌تر و گسترده‌تر ارتش به جنگ‌افزارهای لازم را برای حضور در جنگ‌های جدید مورد توجه قرار دادند. (امیدوارنیا، ۱۳۸۱، ص ۲۲)

ب - توسعه علوم و فناوری و ارتقای توان دفاعی

کشور چین بارها مورد تجاوز و تحقیر قدرتهای بزرگ قرار گرفته است، بر این اساس هدف اساسی رهبران چین پس از انقلاب ۱۹۴۹ تسلط بر علوم و فن‌آوری و داشتن یک نیروی دفاعی قوی و نوین بوده است یا به عبارتی، ایجاد قدرت دفاعی نیرومند با تسلط بر علوم و فن‌آوری. بر این مبنا عمده‌ترین اهداف چین از نوسازی دفاع عبارت بود از: بازداشتن احتمالی از حمله به کشور از طریق نمایش آمادگی جدی و سرسختانه در برابر هر نوع

تعرض نظامی، دفاع از تمامیت ارضی و جلوگیری از تکرار حقارت‌های تاریخی، کاربرد فوری و مؤثر زور برای اشغال سرزمین‌های مورد ادعای خود در مواقع مناسب، نمایش قدرت برای سرگرم کردن و همچنین تهدید دشمن در موارد لزوم و توسعه‌طلبی احتمالی در آینده دور.

به اعتقاد بسیاری این آرزوی دیرینه چینی‌ها در عرض بیش از پنجاه سال محقق شده و این کشور با گسترش تحقیق و توسعه دفاعی و کسب موفقیت‌های لازم، مورد توجه جهانیان قرار گرفته است. مردم چین با سخت‌کوشی و ایجاد یک سیستم کامل تحقیق و توسعه دفاعی و تربیت پژوهشگران با تجربه موفق شدند به فن‌آوری‌های پیشرفته دست یابند. پیشرفتهای چین در زمینه تحقیقات و توسعه دفاعی در سایه پیروی از اصول زیر بوده است:

- سیاست اتکا به خود در کنار بهره‌گیری از کمک خارجی؛
- رهبری متمرکز و اصلاح ساختار مدیریت؛
- بهره‌گیری از تجربیات و مساعدت‌های تکنولوژیکی کشورهای دیگر؛
- ایجاد پیوند و انسجام میان فن‌آوری نظامی و غیرنظامی؛
- کاربردی‌کردن تحقیقات و ارتقای تحصیلات علمی-کاربردی. (روحی، ۱۳۸۴)

کشور چین در حال حاضر یکی از پیشرفته‌ترین شبکه‌های علمی و فنی نظامی و غیرنظامی را در اختیار دارد و بخش دفاعی کشور علاوه بر اتکا بر پژوهش‌های تخصصی خود از پشتیبانی واحدهای علمی و فنی بخش‌های غیرنظامی نیز برخوردار است. از دهه ۱۹۵۰ به بعد، سیستم‌های تحقیق و توسعه، تقریباً به‌طور انحصاری در خدمت بخش دفاع قرار داشته و توانایی‌های خود را با پیروزی‌هایی مانند ساخت سلاح‌های هسته‌ای و موشک‌های بالستیک قاره‌پیما و پرتاب ماهواره به‌خوبی نشان داده‌اند.

به اعتقاد صاحب‌نظران یکی از اساسی‌ترین محورهای رشد چین، نوسازی صنایع دفاعی این کشور بوده که موجب تقویت ارکان نظامی قدرت ملی چین و تحول در دکترین دفاعی چین شده است. آزمایش اولین بمب اتمی چین به عنوان تحولی عظیم در سیاست تسلیحاتی این کشور به‌شمار می‌آید. ارتقای سریع چین به موقعیتی که قادر به واکنش در برابر حملات هسته‌ای ابرقدرتها باشد، موجب افزایش اعتماد به نفس رهبران چین شد و نشان داد که این کشور می‌تواند سیاست هسته‌ای خود را ادامه و توسعه دهد. در نتیجه چین موفق شد بدین وسیله به هدف اصلی خود مبنی بر تأمین یک بازدارندگی هسته‌ای در مقابل حملات هسته‌ای ابرقدرتها نایل شود.

ج - جنگ آینده

از دغدغه‌های اساسی استراتژیستهای بزرگ جهان، داشتن تصویری از جنگ آینده است؛ چرا که این امر می‌تواند بیش از هر چیز از غافلگیری استراتژیک کشورها بکاهد. چگونگی رخداد جنگ آینده از اساسی‌ترین دل‌مشغولی‌های چینی‌ها در تصویر نبرد آینده است. نگاه چین به جنگ آینده و تصویری که آنها از این جنگ دارند، می‌تواند جهت‌بخش دکترین دفاعی، صنایع دفاعی و تکنولوژی نظامی باشد. در نظر چینی‌ها جنگهای آینده، چندبعدی و چندسویه خواهند بود. به‌کارگیری فراگیر اطلاعات در فرماندهی و کنترل ارتباطات موجب شده است که تحولات اساسی در صحنه نبرد در دهه‌های اخیر کاملاً چشمگیر باشد. اما انقلاب در امور نظامی، تحولی ایجاد کرده که چینی‌ها آن را اساسی‌ترین تحول در دهه اخیر در جنگهای هوایی، دریایی و زمینی می‌دانند. در این صحنه، زمان و سرعت، مفاهیم جدیدی پیدا

کرده است. سلاحهای هدایت‌شونده از طریق سیستم‌های اطلاعاتی دقیق، سرعت سرسام‌آور و دقت بالا را با یکدیگر ترکیب خواهند کرد و زمان در این صحنه، اساسی‌ترین نقش را ایفا خواهد کرد.

برای تطبیق با جنگ آینده ساختار نیروی زمینی، دریایی و هوایی مشابه خواهد گردید. ارتباطات فرماندهی میان نیروهای مسلح کاملاً یکپارچه خواهد شد. تسلیحات در میان سازمانهای مختلف تبادل‌پذیرتر می‌گردند و خدمات پشت جبهه‌ها برای سازمان‌های مختلف فعال خواهند بود (Gannon, 1996). جنگ آینده در نگرش چینی‌ها جنگی مرکب است و کلید پیروزی در این جنگ، هماهنگی بیشتر نیروها با تکیه بر تکنولوژی بالا و کنترل اطلاعاتی است که جهت‌بخش اصلی دکترین دفاعی چین می‌باشد.

دکترین دفاعی چین سه نوع جنگ را در نظر دارد که ممکن است در آن درگیر شود: ۱- جنگ جهانی؛ ۲- جنگ تهاجمی گسترده علیه چین از سوی یک کشور بیگانه؛ و ۳- درگیری خودی یا جنگ محدود. از آنجا که رهبری چین انتظار ندارد در دهه‌های آینده دو نوع نخست جنگ رخ دهد و خود را برای رویارویی با تهدیدهای نوع سوم جنگ توانمند می‌بیند، برنامه درازمدتی را برای دوران صلح طرح‌ریزی کرده تا کشور را برای رویارویی با تهدیدهای بزرگ امنیت ملی در قرن بیست و یکم آماده سازد. در حال حاضر، انجام این تقویت نظامی بسیار فشرده و درازمدت به همراه بهره‌گیری از تکنولوژی پیشرفته با حرکت شتابان نوسازی کلی در علم و اقتصاد چین به عنوان بخش اساسی دکترین دفاعی این کشور پس از جنگ سرد به‌طور مداوم مطرح بوده است.

بنابراین، دیگر امنیت ملی چین در چارچوب ابزار نظامی صرف جستجو نمی‌شود و در عرصه عملیات نظامی، اصول محوری مائو در جنگ مردمی

مانند «فرسایش» و «عقب‌نشینی استراتژیک»، در سناریوی تغییر یافته دوران پس از جنگ سرد، دیگر مؤثر به‌شمار نمی‌آیند. به‌طوری که ملاحظه می‌شود دکترین دفاعی چین، شکل پذیرفته شده ماهیت جنگ‌های آینده را نشان می‌دهد و ویژگی آن را تعیین می‌کند. توجه به این ویژگیها، در جنگ‌های مدرن باعث شده است که چین در دهه‌های اخیر برای تکمیل تسلیحات خود گام‌های اساسی بردارد و خرید یا ساخت بسیاری از انواع جنگ‌افزارهای مدرن، آموزش و آمادگی ارتش برای کاربرد آنها را هدف اصلی نوسازی بخش دفاع قرار دهد. (Karmel, 2000)

نتیجه‌گیری

مائو علاوه بر استفاده از مارکسیسم و فلسفه‌های چینی، دکترین «جنگ مردمی» را با تجربه‌های عملی خودش در جنگ انقلابی پیش از سال ۱۹۴۹؛ یعنی سال پیروزی انقلاب چین، توسعه داده بود که به‌طور اساسی یک استراتژی برای نیروی ضعیف در برابر دشمن قوی بود. دکترین مائو بر اصول اساسی بسیج توده مردم برای نبرد در یک جنگ طولانی تأکید داشت و به برتری سیاست و انسان بر جنگ‌افزار اهمیت می‌داد. دکترین جنگ مردمی وی به‌طور عمده بر جذب تجاوز بیگانه و سپس به‌کارگیری جمعیت انبوه و حومه شهرها برای نبرد در یک جنگ فرسایشی طولانی متکی بود که استفاده موفقیت‌آمیز از این نظریه منجر به پیروزی انقلاب چین شد. پس از مرگ مائو، دکترین او به سازگاری با سناریوهای سیاسی و تکنولوژیکی نوین پایان دهه ۱۹۷۰ تطابق بیشتری یافت و با رهبری دنگ شیائوپینگ و جانشینان وی این دکترین به عنوان دکترین «جنگ مردمی در شرایط نوین» دوباره تدوین شد. دکترین دنگ تنها

نوسازی اندیشه‌های مائو نبود، بلکه تغییر اساسی در اولویتهای چین را نشان داد که بیانگر کاهش نقش نیروهای مردمی و نوسازی نیروهای هسته‌ای این کشور است.

ظهور چین به عنوان یک قدرت اقتصادی و نظامی بزرگ، تفکر سالهای جنگ سرد را منسوخ و زایل کرد. اگرچه همگان اذعان دارند که تاکنون هیچ عملیات نظامی چین بر اساس دکترین جنگ مردمی هدایت نشده، ولی «جنگ مردمی» مائو همچنان نمونه‌ای از تفکر استراتژیک چین است. رهبران چین پس از مائو، تحت تأثیر عواملی که در مقاله ذکر شد، نظریه‌های تازه‌ای را پدید آورده‌اند؛ به طوری که با استفاده گزینشی اندیشه‌های مائو، مفهوم نوینی به مجموعه اصطلاحات و عقاید او بخشیده‌اند که نیازهای خود را در چارچوب نوین ارائه شده وفق دهند.

منابع فارسی

- ۱- *اصلاحات در چین و شوروی* (۱۳۸۰)؛ تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- ۲- امیدوارنیا، محمدجواد (۱۳۷۰)؛ *سیر تحول در اندیشه نظامی و سیاست تسلیحاتی چین*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه.
- ۳- امیدوارنیا، محمدجواد (۱۳۸۱)؛ *امنیت در قرن بیست و یکم؛ دیدگاه چین*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه.
- ۴- روحی، نبی‌اله (۱۳۸۴)؛ «نظام تحقیقات دفاعی چین»، *فصلنامه مدیریت تحقیقات دفاعی*، سال سوم، شماره ۱۰ (پاییز)، صص ۱۲۷-۱۰۲.
- ۵- کاپلان، لورنس (۱۳۷۵)؛ *مطالعه تطبیقی انقلاب*، ترجمه محمد عبداللهی، تهران، دانشگاه علامه طباطبایی.

- ۶- کوهن، آلوین استانفورد (۱۳۶۹)؛ *تئوری‌های انقلاب*، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نشر قومس.
- ۷- *منتخب آثار مائو* (۱۹۶۸)؛ پکن، نشریات زبانهای خارجی.

English References

- 1- Folta, Paul Humes (1992). *From Swords to Ploughsharps*, Westview press, Boulder.
- 2- Gannon, John (1996). *An Outlook for China: A CIA Perspective*, U.S.A. CIA.
- 3- Godwin Paul (1987). "Changing Concepts of Doctrin, Strategy and Operation in the Chines People's Liberation Army 1978-87", *China Quarterly*, pp.572-590.
- 4- Howard, Rager (1977). *Mao Tse Tung and the Chines People*, London, George Allen and Unwin Ltd.
- 5- Karmel, Solomon M. (2000). *China and the People's Liberation Army*, NewYork, St.Martin'd Press.
- 6- Kennedy, Paul (1986). *The Rise and Eall of Great Powers*, U.K: Unwin Hyman Ltd.
- 7- Segal, Gerald (1985). *Defeading China*, NewYork, Oxford University Press.
- 8- Singh, Swaran (1995). "China's post-Cold War National Security Doctrine", *Strategic Analysis*, April, pp.45-60.
- 9- SIPRI. 1999.
- 10- Triplett, William C. (1994). "Why Cooperate With China's Unrepentant Military", *International Herald Tribune*, September.
- 11- Yahuda, Micheal (1983). *China's Foreign Policy After Mao*, London, Macmillan Press.